

مناسب‌خوانی در مکتب آوازی اصفهان

بهزاد قدسی

بانگ‌گردش‌های چرخ است این که خلق می‌سرایندش به طنبور و به حلق
 مؤمنان گویند الحان بهشت نغز گردانید هر آوای زشت
 ما همه اجزای آدم بوده‌ایم در بهشت آن لحن‌ها بشنوده‌ایم
 گرچه برما ریخت آب و گل شکی یادمان آمد از آنها چیزکی
 مثنوی مولوی، دفتر چهارم.

در *لغتنامه دهخدا* در مقابل ترکیب حاصل مصدری «مناسب‌خوانی»، چنین آمده است: «خواندن اشعار مناسب به اقتضای موقع و محل» و در مقابل صفت فاعلی مشتق مرکب «مناسب‌خوان»، این‌گونه آورده شده: «به اقتضای موقع و محل، اشعار مناسب خواند». تقسیم مکاتب موسیقی ایرانی به انواع مکاتب، از موضوعاتی است که بین پژوهشگران محل اختلاف است؛ ضمن اینکه پرداختن به آن در صلاحیت نگارنده نیست و از حوصله این گفتار نیز خارج است، اما اینکه یکی از آن مکاتب قطعاً مکتب موسیقی اصفهان است، «قولی است که جملگی برآند.»^۱
 محققان، مکتب آواز اصفهان را بر اصولی مبتنی می‌دانند که یکی از مهم‌ترین آن اصول، «مناسب‌خوانی» قلمداد می‌گردد.^۲

مرحوم نورعلی برومند، این اصل را ناشی از احاطه خواننده به «آثار و ادب فارسی» می‌دانسته است.^۳ البته لازم است توجه خوانندگان محترم را نیز بدین نکته معطوف نماید که در تلاوت آیات قرآن مجید نیز مناسب‌خوانی مورد توجه قرار می‌گیرد.^۴ و با مراجعه به متون ادبی و تاریخی نیز می‌توان به نمونه‌هایی

از آن دست یافت. از دیگر سو باید توجه داشت که خوانندگان وابسته به سایر مکاتب آواز ایرانی نیز بعضاً بدان پرداخته‌اند.^۵

آنچه پیش روی پژوهشگران محترم قرار دارد، حاصل تلاشی است که در جهت گردآوری نمونه‌هایی از این لحظات ناب از میان گزارش‌ها، مصاحبه‌ها، خاطرات و ... که در خصوص موسیقی‌دانان مکتب اصفهان به چاپ رسیده، صرف گردیده و ناگفته پیداست که باز شنیدن اجراهای اختصاصی، بازبینی مجلاتی چون موزیک ایران، مصاحبه با پیشکسوتان عرصه موسیقی و ... می‌تواند به غنای این مجموعه بیفزاید، اما همواره نیز باید توجه داشت که این حکایت، تکمیل ناشدنی است، چرا که هر لحظه ممکن است خواننده‌ای توانمند در گوشه‌ای به اقتضای حال و مقام اشعاری را بخواند و گزارش آن چندی بعد در مجموعه‌ای چاپ و انتشار یابد.

– ادیب خوانساری، اسماعیل:

... ادیب از دوستداران و هواداران وی [عارف قزوینی] بود. او کنسرتی با شکوه را به نام هزار و یک شب، به یاد و برای بزرگداشت عارف قزوینی برپا کرد که استقبال فراوانی از آن شد. ادیب در آن شب اشعار متعددی از عارف خواند، از جمله شعری که خود عارف در سال ۱۲۹۳ شمسی در اوایل جنگ جهانی اول در شب بیست و هشتم ذیحجه در آواز ابوعطا خوانده بود. شعر آواز چنین بود:

لباس مرگ بر اندام عالمی ز بیاست	چه شد که کوتاه‌وزشت آن قبا به قامت ماست
بیار باده که تا راه نیستی گیرم	من آزموده‌ام، آخر بقای من به فناست
گهی ز دیده ساقی خراب و گه از می	خرابی از پی هم در پی خرابی ماست
ز حد گذشت تعدی کسی نمی‌پرسد	حدود خانه بی‌خانمان ز ما کجاست
برای ریختن خون فاسد این خلق	خبر دهید که چنگیز پی خجسته کجاست
بگو به هیأت کابینه سر زلفش	که روزگار پریشان ما ز دست شماست

ادیب در گفت و گوی رادیویی گفته است: «در آن ایام، بزرگ‌ترین کنسرت من هنگامی بود که متفقین در ایران بودند و اوضاع کشور بسیار درهم‌ریخته بود و همگی، از این اوضاع نابسامان، آشفته حال و نگران بودیم. این کنسرت را در جامعه بارید و تقدیر و به یاد عارف برپا نمودم، به نام یک شب به یاد عارف. عکس عارف قزوینی را بزرگ کرده، روی صحنه نصب نمودیم. خود من چندین غزل از عارف خواندم. به یاد دارم حتی چند تصنیف نیز از عارف خواندم که یکی از آنها مخصوصاً این تصنیف بود:

جهان برخی آذربایجان باد	این مهد زرتشت مهد امان باد
هر ناکسش کو عضو فلج گفت	عضوش فلج گو، لالش زبان باد

در آن شب، جمع زیادی آمده بودند و استقبال فراوانی از کنسرت شد. پرده سن که کنار رفت، دیدم مرحوم سید ضیا در ردیف جلو نشست است. به ایشان اطلاع داده بودند که ادیب روی صحنه می‌رود و از

اشعار عارف می‌خواند.

این کنسرت سر و صدای بسیاری به پا کرد و در واقع نوعی عکس‌العمل و نشان دادن نارضایتی ما از حضور متفقین در ایران بود.^۶

... در سال ۱۳۲۵ حبیب سماعی، بزرگ‌ترین سنتور نواز، بدرورد حیات می‌گوید. باز هم ادیب برای گرامی‌داشت او آواز خواند. ادیب از یاران با وفای حبیب سماعی بود ... ادیب در مراسم یاد بود حبیب سماعی شعری از احمد گلچین را که در رثای حبیب ساخته بود، خواند:

ترک جان کردم و با جان جهان پیوستم	به تو پیوستم و از هر دو جهان بگسستم
رفتم و رونق بازار جهان بشکستم	من که با زهره در انداخته بودم پنجه
لیکن از کوتاهی عمر زیبا بنشستم	خواستم پای فراتر نهم از اوج کمال
به حقیقت نتوان گفتم که طرفی بستم	من از این شور که در بزم جهان افکندم
من از این دام بلا جستم و از غم رستم	نزد صاحب‌نظران دام بلایی است جهان
دارم امید که لطف تو بگیرد دستم	گر ز بار غم و اندوه نشستم از پای
نیست از نیستنم غم که به هر جا هستم ^۷	هر کجا بزم سماعی است نوایی زمن است

[زنده یاد بیژن ترقی می‌نویسد:] در آن زمان که با دوست هنرمندم جناب پرویز یا حقی، در کار آهنگ سازی و ترانه سرایی در رادیو اشتغال داشتیم، با ارائه ترانه‌هایی چند، مورد استقبال گروهی از هنرمندان بزرگ قرار گرفته بودم.

روزهایی با اجتماع دوستان و گروهی از موسیقی‌دانان آن عصر، گردهم می‌آمدیم ... به یاد دارم در زمانی که سرگرم تدوین و مقابله اشعار صائب تبریزی بودم ... تلفن زنگ زد؛ یکی از دوستان آن انجمن بود که گویا از غیبت من در صدد پی‌جویی برآمده، علت تأخیر مرا جویا شد، در جواب ایشان گفتم: دوست عزیز! من امروز گرفتار کاری هستم که ممکن است نتوانم در جمع شما شرکت کنم.

از تلفن صدای دوستان از جمله نوای دل‌انگیز ویولن پرویز یا حقی به گوش می‌رسید و مرا هوایی کرده بود، ولی مع‌الوصف به علت گرفتاری عذر خواستم. صاحب‌خانه که از رفتن من مأیوس شده بود، بعد از سکوت مختصری گفت: گوشی! بلافاصله صدایی گرم و پرطنین که احساس کردم به گوشم آشناست، شروع به خواندن این شعر کرد:

تو در پس پرده خون دل می‌ریزی	گر پرده فتد چه شورها انگیزی
------------------------------	-----------------------------

سخت تحت تأثیر قرار گرفتم و بلافاصله صدای پیر فرزانه موسیقی، جناب ادیب خوانساری را شناختم، با آنکه تا آن موقع از نزدیک زیارتشان نکرده بودم. بعد از عرض ادب و احترام فراوان، از نامساعد بودن بخت خود عذرخواستم و درست در موقعی که سخن به خداحافظی می‌انجامید، صدای دل‌انگیز

ادیب برخاست که:

چشم رضا و مرحمت، بر همه باز می کنی
چون که زمان ما رسد، این همه ناز می کنی
گفتم: استاد عزیز! به روی چشم؛ به پا گفته بودی، به سر خواهیم آمدی.^۸

در نواری که به یادگار باقی مانده است، ادیب با این بیت شعر آغاز سخن می نماید:

روزگار و هر چه در وی هست بس ناپایدار است ای شب هجران تو پنداری برون از روزگاری؟
تهران، آذرماه ۱۳۳۷، عده‌ای از دوستان به یاد ادیب افتاده و افتخار پذیرایی از آنان را داشته‌ام، ضمناً
جمعی از هنرمندان هم که همیشه به یاد ادیب بوده و هستند، تشریف آورده‌اند؛ آقای تاج اصفهانی، آقای
شهناز، آقای کسائی. به یاد خاطرات ایام گذشته، در جمع حالی پیدا شد، چون محفل، محفل هنرمندان بود.
نواری را که می‌شنوید، بیات اصفهان است که به اتفاق آقای شهناز و آقای کسائی گرفته شده.
ضمناً آقای تاج هم شرکت نموده‌اند. خود اینجانب هم قسمتی از عشاق بیات اصفهان را خوانده‌ام.
امیدوارم که مورد پسند صاحب‌دلان واقع شود.

استاد تاج اصفهانی که در مناسبت خوانی شهره بود، با ابیاتی از سعدی شروع به خواند می نماید:
تو آن نه‌ای که دل از صحبت تو برنگیرند
و گر ملول شوی صاحبی دگر گیرند
اگر به خشم برآیی طریق رفتن نیست
کجا روند که یار از تو خوتر گیرند
به تیغ اگر بزنی بی دریغ و برگردی
چو روی باز کنی دوستی زسر گیرند
و ادیب نیز همان غزل را ادامه می دهد:

به چند سال نشاید گرفت ملکی را
که خسروان ملاحظت به یک نظر گیرند
خدنگ غمزه خوبان خطا نمی‌افتد
مگر که طایفه‌ای زهد را سپر گیرند
وصال کعبه میسر نمی‌شود سعدی
مگر که راه بیابان پرخطر گیرند^۹

حسن کسایی یک روز سرد زمستانی در سال ۱۳۳۸ یا ۳۹ دل گرفته و مغموم، به دوست و استاد خود،
یعنی ادیب خوانساری از اصفهان تلفن می‌زند و جویای حال استاد می‌شود. ادیب به علت سرما خوردگی
مشغول استراحت بوده، اما کسایی جوان که سخت مشتاق شنیدن صدای استاد بوده، از او می‌خواهد تا
بیتی برایش بخواند.

ادیب با صدای گرفته، آواز دشتی را در آمد می‌کند و این بیت را به مناسبت حال خود می‌خواند:

راه حلقم گرفته است ای دوست
که نفس از گلو نیاید باز
کسایی سخت تحت تأثیر صدای گل‌آلود ادیب، این بیت را در ادامه در دشتی می‌خواند:

باده دردآلودمان مجنون کند
صاف اگر گردد ندانم چون کند

و اما مناسبت خوانی دیگر: آخرین آوازی که از ادیب بر نوار کاست ضبط است، آوازی است که در آستانه

هشتاد سالگی - مهرماه ۱۳۵۸ - در تهران و به اتفاق سه تار احمد عبادی و نی حسن کسایی خوانده؛ نواری که باید بارها شنید و از زلال چشمه موسیقی ایران سیراب شد. در این مجلس صحبت از نصرت خانم، همسر با وفا و متوفای عبادی شد؛ همگان متأثر شدند. کسایی شوشتری را درآمد نمود، عبادی سه تار را کوک کرد و ادیب به مناسبت خواند:

سینه از آتش دل در غم جانانه بسوخت آتشی بود در این خانه که کاشانه بسوخت
و چند بیت دیگر در آخر این نوار ادیب اشک‌ریزان می‌گوید: خدایا! چرا می‌دهی و چرا می‌گیری؟
منظورش آن صدای غرا و شش دانگ جوانی است، اما همین صدای یک دانگ و شکسته که با یک ریبه و با وضعیت جسمی و روحی شکننده‌ای خوانده است، به صد هزار دوست می‌ارزد.^{۱۰}
در صفحه ۲۷۵ از کتاب ادیب خوانساری، آوای جاویدان در موسیقی ایران، به کوشش شیرین ادیب، آوای هنر و اندیشه، تهران ۱۳۸۵، زنده یاد پرویز مشکاتیان آورده است:
بعد این دو بیت را زمزمه کرد:

تو که نوشم نه ای نیشم چرایی تو که یارم نه ای پیشم چرایی؟
تو که مرهم نه ای زخم دلم را نمک پاش دل ریشم چرایی؟^{۱۱}

سال ۱۳۳۲ به تهران رفتم [استاد حسن کسایی] و به دیدن آقای ادیب خوانساری و این دیدار همان شد که قریب یک سال شبانه روز با ایشان عاشقانه زندگی کردیم. چه سازها و چه آوازها که زدیم و خواندیم. وقتی به اصفهان برگشتم و با ایشان تلفنی صحبت کردم، آقای ادیب که مثل همه خوانندگان مکتب اصفهان مناسب‌خوان بودند، یک بیت در شور برایم خواندند:

تو پس پرده و ما خون جگر می‌ریزیم وای اگر پرده برافتد که چه شور انگیزیم^{۱۲}

- تاج اصفهانی، جلال:

آخرین باری که در محضر این هنرمند بزرگوار [تاج اصفهانی] بودم [محمد رضا شجریان]، چهاردهم آبان امسال [۱۳۶۰] درست یک ماه قبل از درگذشتش بود. در آن روز ایشان به اتفاق استاد حسن کسایی و آقای محمد موسوی-نوازنده نی و شاگرد استاد- آقای پرویز مشکاتیان، آقای ناصر فرهنگ‌فر، آقای منوچهر غیوری- شاگرد وفادار استاد کسایی- شاطر رمضان و چند تن دیگر از هنردوستان تهرانی و اصفهانی، کلبه محقر مرا به قدم شریف خود آراسته بودند. در آن روز استاد کسایی برای شادروان تاج که خیلی افسرده به نظر می‌رسید، با نی، دشتی درآمد کرد و تاج با غزلی از سعدی به این مطلع:

تاجم نمی‌فرستی، تیغم به سر من مرهم نمی‌گذاری، زخمم دگر من^{۱۳}

آوازی با نهایت قدرت و تأثیر خواند که در حقیقت عقده‌گشایی دل‌آزردگی‌هایش بود. پس از فرود آواز، ایشان تکلیف کردند که چیزی بخوانم. من هم اطاعت امر استاد کرده، چند بیتی خواندم که طبق معمول

مناسب خوانی در مکتب آوازی اصفهان / بهزاد قدسی

مورد ستایش و لطف پدرا نه ایشان قرار گرفتیم.^{۱۴}

به خاطر دارم [منوچهر غیوری] در سفری که به اتفاق استاد تاج اصفهانی و استاد حسن کسایی به تهران رفته بودم، در یکی از تالارهای تهران، مراسم تجلیلی برگزار شد. مجری برنامه بدون هماهنگی و اطلاع قبلی از استاد کسایی درخواست نی نوازی کرد، استاد فرمودند: «نی همراهم نیست». ولی استقبال و تقاضای مدعوبین استاد را به روی صحنه کشاند. استاد دست در جیب خود کرد و سوتک گلی کوچکی را که همراه داشت، در آورد و بدون مقدمه آواز دشتی را درآمد نمود.

سکوتی عمیق حضار را فرا گرفته بود که بانگ روحبخش استاد تاج اصفهانی فضا را پر کرد و همراه با نوای جانسوز سوتک، استاد کسایی خواند:

هنرمند شمعی است افروخته که تا چشم برهم زنی سوخته
بسوزد، بگرید، بکاهد روان که روشن کند مجلس دیگران
جمعیت غرق در حیرت شد و چنان شور و حالی به حاضرین دست داد که قابل وصف نیست.^{۱۵}

دختر یکی از دوستان [دوستان زنده یاد منوچهر قدسی] - که با هم جلسات هفتگی داشتیم - از خارج بازگشته بود، تاج نیز در این جمع دعوت داشت. این دخترخانم که مهمانی به مناسبت ورود او ترتیب داده شده بود، «رحمت» نام داشت. اسم گذاری به نام رحمت برای مرد رایج است، اما برای زن کمتر هست. از تاج خواهش کردند به مناسبت ایشان شعری بخواند. رحمت در قطعه و مثنوی به مناسبت غفران آمده است، اما در غزل شاید تنها در همین مورد آمده:

ای از بهشت جزوی و از رحمت آیتی حق را به روزگار تو با ما عنایتی^{۱۶}

تاج در مناسب خوانی شعر، آیتی و حکایتی بود. در هر مورد، اشعار فراوان به خاطر داشت و چنان به جا می خواند که گویی شاعر، آن شعر را به خاطر منظور و مقصودی که تاج داشته، ساخته و پرداخته است. فصل بهار، در اردیبهشت ماه ... خواننده معروف به اصفهان آمده بود و در باغی با تاج مهمان شده ... از تاج می خواهد که ترانه معروفش را: «به اصفهان رو که تا بنگری بهشت ثانی»، شعر مرحوم ملک الشعراء بهار را زمزمه کند. تاج این ترانه را نمی خواند و در عوض غزل غمام همدانی را می خواند، بدین مطلع:

ای روی دلکشست مه اردیبهشت من وی منظر بدیع تو باغ بهشت من

این که گفتم شعر را به نحوی انتخاب می کرد و می خواند که انسان فکر می کرد شاعر همان لحظه و برای همان افراد و احوال ساخته و پرداخته است، اغراق نپندارید. بهار، باغ، اصفهان، اردیبهشت ماه، دلکش و تناسب این که شعر از زبان مردی شنیده شود.

اگر بخواهم در این مقوله ادامه سخن دهم، به قول مولانا: «شرح آن بی حد شود».

اواخر عمر روزی از او پرسیدم: «تاج! حالت چطور است؟» دستی به موی سپید خود کشید و این بیت را به آواز خواند:

نشسته برف گران بر سرم ز موی سپید کنون ز ریش بام وجود در خطر^{۱۷}

...[تاج] در سال ۱۳۰۲ بود که به تهران مسافرت کرد و به همراه ارکستر مرتضی‌خان محجوبی و با تار مرتضی‌نی‌داود در کنسرتی که روزنامه ناهید ترتیب داده بود و در باغ سهام‌الدوله-خیابان لاله‌زار- در حضور حاج مخبرالسلطنه هدایت- نخست‌وزیر وقت، موسیقی‌شناس معروف و نویسنده مجمع‌الادوار- همچنین در حضور هیئت وزیران و چند نفر از نمایندگان مجلس، این غزل فرخی‌یزدی را به مناسبت خواند:

حلقه زلفی که غیر تاب ندارد تا چه کند با دلی که تاب ندارد
مجلس ما را هر آن که دید به دل گفت: ملت جم حسن انتخاب ندارد
شاه پی جمع مال و توده بدبخت هیچ به جز فکر نان و آب ندارد
زور به پشت حساب مشت زد و گفت: حرف حسابی دگر جواب ندارد
فرخی از زندگی خوش است به نانی گر نرسد آن هم اضطراب ندارد

و به دنبال آن، تصنیف مرغ سحر را برای اولین بار خواند. تاج فردای آن روز به نظمیته تهران احضار شد و بعد از پرس‌وجوی مفصل، تعهد کتبی داد که دیگر اشعاری که رنگ‌وبوی سیاسی داشته باشد، نخواند.^{۱۸} [استاد حسن کسایی] در ۱۳۳۹ سفری به آبادان رفتیم، در جریان ملی شدن نفت، در سالن جای سوزن انداختن نبود. تاج، این رباعی را درآمد کرد و سالن یکپارچه شور و حال شد:

دردی بتر از علت نادانی نیست جز علم، دوی این پریشانی نیست
با آنکه به روی گنج منزل داریم بدبخت و فقیرتر ز ایرانی نیست^{۱۹}

مرحوم اسماعیل نواب‌صفا در کتاب قصه‌شمع در این باره می‌نویسد:

در مرداد ۱۳۲۹ به اداره بندر و کشتی‌رانی خرمشهر که اداره تازه تأسیسی بود رفتیم. در زمستان ۱۳۳۰ روزی در اداره سرگرم کار بودم که جلال تاج به همراه حسن کسایی و جلیل‌شهنواز که هر یک در هنر خود بی‌بدیل هستند، به دیدارم آمدند. همایون تاج پسر خردسال تاج هم با پدر همراه بود.

از دیدن این عده، آن هم در آن فصل مناسب، در حالی که بیش از یک‌سال از دوستان هنرمندم در تهران دور بودم، بسیار شادمان شدم و در واقع دیدن این گروه هنری، آن هم بدون خیر، برایم نعمت بود. دوست یک‌رنگ و یک‌دلم ابوالحسن‌ورزی، بعد از ملی شدن نفت، به عنوان منشی هیئت مدیره شرکت ملی نفت به خرمشهر آمده بود و یکی از دلخوشی‌های من، طی آن سال‌ها وجود او بود؛ بنابراین آمدن این سه استاد موسیقی را به او خیر دادم.

پس از دیدارهای مکرری که چند شب باحضور ورزی داشتیم، قرار شد برای آنها دو کنسرت ترتیب بدهیم. من عهده‌دار برپایی کنسرت و تهیه‌ی مقدمات آن در خرمشهر شدم و ورزی محل باشگاه ایران را در

آبادان در نظر گرفت و شروع به اقدام کردیم. هردو برنامه اجرا شد. ... در یکی از شب‌ها که این جمع هنرمند در منزل من بودند، چند بیتی به بداهه درباره تاج ساختم که استاد فقید آن را قابل دانسته، نزد خود نگهداری کرده و پس از درگذشتش در یادنامه درج گردیده است. هرچند به نظر خودم از نظر شعری قابل نیست، ولی چون آن هنرمند عزیز آن را عزیز داشته، ما هم آن را از یادنامه او نقل می‌کنیم:

به یاد آن شب

عالمی زنده شد از صوت خوش تاج امشب	بانگ او برده مرا جانب معراج امشب
تاجداران همه خاک کف پایش شده‌اند	به فلک بر شده تا بانگ خوش تاج امشب
باج گیرند اگر تاجوران از همه خلق	تاج گیرد ز همه تاجوران باج امشب

دل از ارباب صفا برده، به تاراج امشب
رایگان داده به ارباب هنر، جان امروز

زمستان ۱۳۳۰ خرمشهر^{۲۰}

تاج اصفهانی در کنسرت آبادان به سال ۱۳۳۱ در جریان ملی شدن صنعت نفت و استبداد آن روزگار، به همراه تار جلیل شهناز و نی حسن کسایی می‌خواند:

دردا که دوای درد پنهانی ما	افسوس که چاره پریشانی ما
بر عهده جمعی است که پنداشته‌اند	آبادی خویش را به ویرانی ما ^{۲۱}

ظهر یک روز، تاج اصفهانی و حسن کسایی، منزل فلان‌الدوله دعوت می‌شوند و همان روز به منزل فلان آدم بی‌بضاعت هم دعوت می‌شوند. تاج و کسایی با رویی گشاده به منزل بی‌تکلف آن مرد زحمتکش می‌روند و بعد از صرف غذایی ساده و یک‌رنگ، یکی از حاضران می‌پرسد: « شما که منزل فلان‌الدوله دعوت بودید، چرا به اینجا آمده‌اید؟ » سکوت می‌کنند و چیزی نمی‌گویند. چند دقیقه بعد کسایی با نی سه گاه درآمد می‌کند و تاج این شعر را در جواب می‌خواند:

شمع جمع محفل شاهان شدن حسنی ندارد
ای خوش آن شمع که روشن می‌کند ویرانه‌ای^{۲۲}

شبی در منزل مهمان داشتیم [استاد حسن کسایی]، آقای تاج هم تشریف داشتند. بنده با نی بیات ترک زدم و آقای تاج می‌خواندند، وقتی رسیدیم به گوشه شکسته، ناگهان برق قطع شد و ایشان به مناسبت، این دو بیت را خواندند:

تا در آن طره طرّار گرفتار شدیم	داخل حلقه نشینان شب تار شدیم
لعل و زلفش سر دلجویی ما هیچ نداشت	وه که بی‌بهره هم از مهره، هم از مار شدیم ^{۲۳}

... در شیراز وقتی برای جشن هنر [با تاج] همسفر بودیم، بعد از ناهار من نی را برداشتم و یک قطعه در بیات ترک نواختم. آقای تاج خواند و آخر سر یک گوشه‌ای را خواند که کمی مهجور بود. یعنی به غیر از من و آقای شهناز بقیه که آنجا بودند آن را نمی‌شناختند. آقای کمال دهگان آنجا بود که هم می‌خواند و هم سه تار می‌زد، پرسید که «آقای تاج این قطعه که خواندید چه بود؟» تاج گفت: «جان بابا یادم نیست. فراموش کرده‌ام.» آقای دهگان اصرار کرد. تاج کمی فکر کرد و گفت: «این را در تهران می‌گویند مهربانی، اما ما در اصفهان می‌گوییم بهبهانی.» دهگان گفت: «ولی ما اینجا به این گوشه می‌گوییم درویشانه.» تاج هم اهل محاجه و طرف شدن نبود. گفت: «همان که شما می‌گویید درست است.» بعد رو به او کرد و گفت: «شما می‌دانستید و پرسیدید؟» یعنی چو دانی و پرسى سوآلت خطاست! بعد که من ساز را ادامه دادم، تاج این شعر را خواند:

من آن ترک طَنّاز را می‌شناسم من آن مایه ناز را می‌شناسم
شب آمد به گوش من آوای پایی تو بودی، «من آواز را می‌شناسم»
ضمن این که به ساز من که در بیات ترک بود اشاره کرد، به آن آدم هم بدون محاجه گفت که من را در آواز امتحان مکن، من آواز را می‌شناسم.
چند ماه قبل از فوت تاج هم در باغی بودیم، تاج این شعر را خواند که:
الکن شده‌ام کنون که گفتن باید کر گشته‌ام اکنون که شنفتن باید
پیری و جوانی همه بیهوده گذشت بیدار دمی شدم که خفتن باید^{۲۴}

در یکی از آن ایام [سال‌های ۴۱-۱۳۴۰] برنامه هنر و مردم در باغ همایون [ورزشگاه تختی] اصفهان تاج و کسایی به همراه عباس سروری برنامه‌ای در حضور چند صد نفر اجرا می‌کنند که چون مصادف با ایام بهار بوده، تاج که در مناسب‌خوانی مهارت داشته، غزلی از کلیم کاشانی خوانده که مصراع نخست آن بدین گونه می‌باشد:

امسال نوبهار قدم پیشتر گذاشت
تاج به غیر از شیخ اجل به قول خود او شاید گاهی هم از حافظ، صائب و کلیم شعر می‌خوانده است.
جالب این است که تاج به قدری آن را با قدرت و خوب خوانده که وقتی به اصفهان رفتم، برای من از خواندن آن روز خودش در باغ همایون یاد می‌کرد.^{۲۵}

تاج به اتفاق کسایی، به تهران و برای ضبط برنامه به استودیوی گل‌ها می‌روند. یکی از مسئولین موسیقی رادیو بعد از سلامی و علیکی به آقای تاج می‌گویند که اگر فلان جای آواز را فلان جور می‌خواندید، بهتر نبود؟! تاج که هرگز اهل طرف شدن با کسی نبود، سکوت اختیار می‌نماید، اما دقایقی بعد در دستگاه نوا این غزل صائب را درآمد می‌کند:

ز خار زار تعلق کشیده دامان باش
تا می‌رسد به این بیت و به مناسبت می‌خواند:
زهر چه می‌کشدت دل از آن گریزان باش
تمیز خوب و بد روزگار کار تو نیست
چو چشم آینه در خوب و زشت حیران باش^{۲۶}

...تاج از معدود خوانندگان مناسب‌خوان بود که در آثاری از دوران جوانی تصنیف‌های دلنشینی در وصف بهار خوانده‌است. یکی از آنها تصنیف «رنگ‌های طبیعت» است در افشاری، با آهنگ عبدالحسین برازنده و شعر سیدعبداله شیدای اصفهانی؛ بامطلع:
درگلستان، از طبیعت بین چه سان گشته عیان اسرار پنهان
و آواز مشهور او در وسط ترانه:

روز بهار است خیز تا به تماشا رویم
ترانه دیگر تاج از دوران جوانی او در بیات اصفهان، «مهر گل» است که شعر آن از نوراله همایون و آهنگش از عبدالله اشرفی است:

فصل گل گشت و دوران شادی
علاوه بر آثار فوق که تاج حدود ۱۳۱۲ شمسی خوانده است، تا آخر عمر هرگاه به فصل بهار می‌رسید یا بوستان و گلستانی او را سرمست می‌کرد، متناسب با فضا و زمان شعرمناسبی می‌خواند. یکی از قطعات زیبایی که در دو دهه آخر عمر با توانایی بی‌نظیری خوانده‌است نیز، در وصف بهار است که با تار دلنشین و استادانه عباس سرودی در دلکش (ماهور) همراه است:

امسال نوبهار قدم پیش‌تر گذاشت
گل نیز از بساط چمن پا به در گذاشت^{۲۷}

داستان تاج و توقف و زندگی او در تبریز، از داستان‌های شنیدنی است. ... مردم تبریز و عاشقان و دوستداران موسیقی و آواز ایرانی ... از احترام و استفاده از وجود و هنر تاج غافل نیستند ... محفل ذوقی از برگزیدگان و دانشمندان و عاشقان هنرموسیقی تشکیل شده است. در میان افراد این مجلس، مرد دانشمند و خوش ذوقی به نام آقای ابوالفتحی - که در سال‌های بعد از انقلاب رئیس دادگستری تبریز و پس از آن وکیل دادگستری بوده و راوی این هنرنمایی تاج است - حضور دارند.

محفلی است که سخن از شعر و موسیقی، دو هنر ناب است که گفتن و شنیدن درباره آنها آغاز و انجامی ندارد. مجلس به درازا و حدود سه و چهار بعد از نیمه شب می‌کشد. ناگهان خروسی بانگ برمی‌کشد و گویی به اهل محفل انس تذکر می‌دهد که شب به پایان رسیده است و شما در کمال بی‌خبری از گذشت زمان و برآمدن روز، به ادامه حال و کار خود ابرام می‌ورزید. ناگهان تاج - همان نادره‌گوی هنرآواز و مناسب‌خوانی - فریاد خروس را در مایه و پرده‌ای بلند جواب می‌دهد:

شب وصل است گلوگیرشو ای مرغ سحر
پاسی از شب نگذشته است، چه فریاد است این

و با این شعر و آن آواز، حاضران محفل را به حالتی آمیخته از تحسین و حیرت می‌کشاند.^{۲۸}

... از تاج اصفهانی سؤال کردم [دکتر حسین عمومی] که اولین دیدارش با قمر به چه نحوی بوده‌است، ایشان فرمودند: «چون قمر در تهران بود و به تازگی ضبط رواج یافته بود، صدای قمر با آن عظمت خود، زودتر توجه تهیه‌کنندگان را به خود جلب می‌کرد. من هم برای ملاقات و مشاهده این بانوی آواز به تهران آمدم. مرتضی‌خان محجوبی، موجبات این دیدار را فراهم کرد و به من گفت: فلان شب، در فلان خانه هستیم و قمر هم حضور دارد. در آن زمان من هنوز معمم بودم؛ رفتم و با آن هیئت دق‌الباب کردم. پیش خدمت بسیار تعجب کرد که شیخی اجازه ورود می‌خواهد. به صاحب‌خانه و آقای محجوبی بگویند تاج‌زاده است. به هر حال وارد شدم و دیدم قمر در صدر مصطبه جلوس کرده. پس از خواندن قمر - که اعجاب همگان و از جمله من را برانگیخت - به پیشنهاد آقای محجوبی قرار شد من هم بخوانم و من دیدم با این صدا و تحریرهای فراوان که قمر ارائه داد، جز انتخاب شعر و بیان و دکلمه صحیح شعر، چاره‌ای ندارم. این غزل سعدی را انتخاب کردم :

با دوست باش گر همه آفاق دشمنند کاو مرهم است گر دگران نیش می‌زنند
سپس در اثنای آواز، رویم را به قمر کرده و خواندم:

ای صورتی که پیش تو خوبان روزگار همچون طلسم پای خجالت به دامند
حسن تو نادر است در این وقت و صوت من من چشم بر تو و دگران گوش بر مند

در هنگام خواندن غزل دیدم صحبت‌های در گوشه‌ی و پیچ‌پچ شروع شد که غزلیات سعدی را باید این شیخ بخواند و من دانستم که در کار خود موفق بوده‌ام ...»^{۲۹}

... این اواخر، گوش آقای تاج به سنگینی گراییده بود. در هشتم فروردین ماه سال ۱۳۶۰ - که سیزدهم آذرماه آن آقای تاج فوت شدند - در مجلسی که آقای قدسی و آقای دکتر شفیعی تشریف داشتند، آقای غیوری هم بودند، آقای تاج این شعر را خواندند:

الکن شده‌ام کنون که گفتن باید کر گشته‌ام اکنون که شنفتن باید
پیری و جوانی همه بیهوده گذشت بیدار دمی شدم که خفتن باید^{۳۰}

گمان می‌کنم که در تعطیلات فروردین ماه ۱۳۴۶ بود که بنده [ناصر مجرد] و اعضای خانواده، میهمان یکی از خانواده‌های محترم اصفهانی بودیم ... در دومین روز ورود به شهر زیبا و هنرپرور اصفهان، از منزل میزبان به جناب استاد جلال تاج تلفن زدم و ضمن عرض تبریک سال نو، به ایشان عرض کردم که میهمان خانواده ... هستم و انشاءالله در اولین فرصت برای دیدار حضوری، شرفیاب خواهم شد. استاد با لطف و محبت بسیار گفتند: «آقای ... از دوستان بنده هم هستند و امشب حتماً برای دیدار شما و ایشان خواهم آمد ...

« حدود ساعت نه بعد از ظهر به اتفاق سه تن از دوستانشان به منزل دوست مشترکمان تشریف آوردند و چند ساعتی در خدمت ایشان بودیم. استاد و همراهانشان دعوت کردند که عصر روز بعد، در یک میهمانی خانوادگی که قرار بود در باغ بزرگ یکی از همراهان استاد برگزار شود، شرکت کنیم. همگی پذیرفتیم و روز بعد، دسته جمعی به باغ مزبور رفتیم و همه جا را غرق در گل و سبزه بهاری دیدیم. چندین جوی آب در اواسط باغ و کناره‌های آن جریان داشت ... استاد خطاب به میزبان گفتند: « تلفن بزیند و از قول من به آقا حسن هم بگویند که با ساز تشریف بیاورند. » از استاد پرسیدم: « منظورتان استاد کسایی است؟ » گفتند: « بله! اگر آقا حسن نیاید، اجاق محفلمان کور خواهد بود. » خوشبختانه حدود یک ساعت بعد، استاد کسایی هم با ساز تشریف آوردند و پس از صرف یک لیوان چای ...، نی را کنار لب گذاشتند و قطعه‌ای در همایون نواختند. وقتی کار نوازندگی استاد کسایی به پایان رسید و همایون را فرود آمدند، استاد جلال [تاج] زدند زیر آواز. چه آوازی! واقعاً زنگ آن هنوز در گوشم هست. آواز که تمام شد همگی استاد را سزاوارانه تشویق کردند ... [پس از دقایقی] مجدداً شروع کردند به خواندن، منتها این بار در مایه افشاری که پس از آواز دلنشین، تصنیف معروف «رنگ‌های طبیعت» را هم که مناسبت فراوان داشت، اجرا کردند که خود می‌توانید حدس بزیند در ایام نوروز، در یک باغ زیبا و پرگل، نی استاد کسایی، و صدای خوش استاد جلال [تاج] چه به روزگار مخلص و سایرین آورد.^{۳۱}

– حبیب شاطر حاجی:

حبیب در سن نوجوانی و نایب اسدالله در سن کهولت، شبی در یکی از باغ‌های نازوان وعده داشته‌اند. نایب می‌گوید: «شما بروید من می‌آیم.» وقتی کارش تمام می‌شود و راه می‌افتد، هوا گرگ‌ومیش می‌شود. البته قدیمی‌ها می‌گفتند: «تنگ کلاغ پر است و آب کورت آخر است» یعنی چه؟ یعنی؛ الان دیگر کلاغ‌ها می‌خواهند غار غار کنان روی درخت‌ها بنشینند و پی تعیین جایشان روی شاخه درختان می‌گردند، اما در یک برهه از زمان می‌نشینند و سکوت می‌شود. به این تنگ کلاغ‌پر می‌گویند. آبیاری هم که می‌کنند، دم غروب که آب به کورت یکی مانده به آخر می‌رسد، آن را می‌بندند. چون آب خودش راهش را پیدا می‌کند و کورت آخر را هم سیراب می‌کند. خلاصه وقتی که نایب به نازوان می‌رسد، تنگ کلاغ‌پر بوده و آن وقت‌ها هم که زنگ و اف‌اف و اینها نبوده، باغ‌ها هم همه شبیه به هم بوده‌اند. به عقلش می‌رسد که با صدای بلند نی بنوازد تا اینها صدای نی را بشنوند و او را پیدا کنند. وقتی شروع به زدن می‌کند، حبیب از درون باغ پی‌می‌برد که نایب است و این شعر را می‌خواند:

مطرب امشب نغمه سر کرده است و نایی می‌زند در میان نای، بانگ آشنایی می‌زند
وادی گم‌گشتگان راه را خضریم ما هر که ره گم می‌کند ما را صدایی می‌زند^{۳۲}
و نایب می‌فهمد که صدایش به باغ رسیده است. راه را ادامه می‌دهد تا به باغ می‌رسد و به دیده روشنش می‌نشانند.

همین خواننده وقتی که در شیراز بوده است، آقا سلیمان کالانتیری برای دیدارش به مغازه می‌رود.

می‌گویند که دو روز است که مریض شده و به مغازه نیامده. آقای کلانتری به خانه او می‌رود و می‌بیندش که خیس عرق روی تخت افتاده و تا چشمش به آقا سلیمان می‌افتد این شعر را می‌خواند:

خوب کردی بار دیگر آمدی، دیدی مرا
گر نمی‌دید مرا، دیگر نمی‌دید مرا!
و یک روز بعد از آن هم فوت می‌کند.^{۳۳}

- خاکی، درویش‌حسن:

درویش‌حسن خاکی، از خوانندگان بزرگ نامی اصفهان است که آوازه‌اش به تهران رسیده، ناصرالدین‌شاه نیز طالب خوانندگی وی شده بود. بدین سبب سفری به تهران کرد و مکرر به مجلس بزم شاهان راه یافت و در یکی از مجالس، غزل معروف طبیب اصفهانی را خواند و چون به این بیت رسید، اشاره به خودش و ناصرالدین‌شاه کرد:

بنام به بزم محبت که آنجا
گدایی به شاهی مقابل نشیند
بیات درویش‌حسن، از گوشه‌های بیات اصفهان که مابین آوازخوان‌ها و موسیقی‌دان‌ها شهرت دارد، از شاهکارهای ابداعی همان استاد است. ظهور خوانندگی وی در اصفهان مصادف با حکومت ظل‌السلطان مسعود میرزا بود و در دستگاه او تقرب فراوان داشت. مابین پنجاه و شصت سالگی در حدود ۱۳۱۰ قمری وفات یافت.^{۳۴}

- سعیدی، تقی:

آقای تقی سعیدی، خواننده و نوازنده چیره‌دست می‌فرمود: « برای شرکت در مراسم چهلم مرحوم استاد عبادی که در امامزاده طاهر برگزار می‌شد، به اتفاق آقای مهدی کریم‌زاده، عازم کرج شدیم. در آن لحظه نگاه آقای بهمن بوستان که هم زمان با ورود ما به مجلس پشت میکروفون قرار داشتند، به من افتاد. ایشان بدون درنگ، با عباراتی محبت‌آمیز مرا به پشت میکروفون دعوت نمودند و من در آن جلسه این شعر جامی را در ابوعطا به مناسبت خواندم:

زیرگل تنگدل ای نوگل رعنا چونی
بی تو ما غرقه به خونیم تو بی ما چونی؟
سلک جمعیت ما بی تو گسسته است ز هم
ما که جمعیم تو بی ما چونی؟^{۳۵}

در زمستان سال ۱۳۷۱ به مناسبت افتتاح بازار مرجان در کیش، مراسمی برپا شده بود که از من و جمعی دیگر از هنرمندان اصفهان برای اجرای برنامه در این مراسم دعوت گردیده بود. به اتفاق جمعی از دوستان هنرمند از جمله آقایان منوچهر غیوری و صادقی به آن مقصد عزیمت نمودیم در این مراسم از استاد رضا ارحام‌صدر هم دعوت شده بود تا برای نخستین بار پس از پیروزی انقلاب، نمایشی را به روی صحنه آورند.

روز موعود در محل برگزاری مراسم که در واقع صحنه‌ای برپا شده بر روی دریا در فاصله تقریبی دویمتری ساحل بود، حضور یافتیم و البته مدعوین به وسیله قایق به محل برگزاری مراسم انتقال داده می‌شدند. هوا نیز برخلاف انتظار، به طور ناگهانی و به شدت رو به سرما نهاد. به خاطر داشتن مدت‌ها قبل پدر [زنده یاد منوچهر قدسی] شعری را برای من خوانده بودند که مصرع دوم آن چنین بود:

چراغانی عجب کردیم امشب روی دریا را
و من که در این مراسم بنا به تشویق مرحوم ارحام صدر به خواندن در بیات اصفهان تشویق شدم و ضمناً از کم و کیف محل برگزاری نیز کاملاً بی اطلاع بودم، این شعر را به مناسبت خواندم که مورد استقبال فراوان حاضران قرار گرفت.^{۳۶}

- شاهزیدی، علی اصغر:

دریچه: جناب شاهزیدی شما یکی از بهترین آوازهایتان را در تشییع جنازه ارحام صدر خواندید. هیچ وقت فکر می‌کردید که وسط میدان بزرگمهر روی آسفالت خیابان، یکی از بهترین آوازهایتان را بخوانید؟ شاهزیدی: اصلاً! با عنایت به اینکه شب قبلش صدایم گرفته بود و صبح هم که در خانه خواندم، صدایم خوب نبود. فکر نمی‌کردم چنین چیزی پیش بیاید. البته این را بگویم که این به خاطر روح پاک ارحام صدر بود. چون ایشان همیشه به من محبت داشتند، من هم متقابلاً به ایشان ارادت داشتم. نمی‌دانم چه شد که مردم را پس‌زد و رفتم سراغ ماشینی که بلندگو رویش بود. میکروفون دست آقای اکیلی و آقای خیری و آقای اشتری بود. اینها روی یک ماشین بودند و عده‌ای هم بودند که من ندیدم، ولی بعد شنیدم که آقای افتخاری هم عقب آن ماشین بوده است.

دریچه: ایشان هم خواندند؟

آقای شاهزیدی: خیر.

دریچه: مثل اینکه شما لحظاتی از خود بی خود شده بودید؟
آقای شاهزیدی: بله. واقعاً یک حال استثنایی بود. می‌گویم که خودم هم هیچ انتظارش را نداشتم این طور بخوانم. وقتی این جمعیت و این شرایط و این حال مردم را دیدم، واقعاً تحت تأثیر قرار گرفتم.

دریچه: ما شنیده بودیم یکی از ویژگی‌های مکتب آوازی اصفهان، مناسب خوانی است؛ حضرت عالی هم که همیشه از مناسب خوان‌های اصفهان بوده‌اید، آنجا چه شعری را خواندید؟

آقای شاهزیدی: دو بیت متفاوت خواندم. بیت اول در گوشه دشتی و در اوج، این بود:

همره نعشم بیا، تا به سر تربتم
با تو غنیمت بود یک، دو، سه گامی دگر
یک بیت هم خواندم به این مضمون که:

نشست یار به محمل، برفت غافله غافل
هر آنچه من بدویدم، به گردش نرسیدم
این هم بیت دوم بود و یک تحریری هم آن موقع به ذهنم آمد که بعد هر چه فکر کردم به یاد نیاوردم. واقعاً

همه چیز دست به دست هم داده بود که این دو شعر با آن احوال خوانده شود. بعضی از آشنایان و دوستان گفتند: با وجود آن همه‌مه و غوغا وقتی تو شروع کردی، اگر یک پول نقره روی زمین می‌انداختی، صدایش را همه می‌شنیدند. مردم تا این حد سکوت کرده بودند و گوش می‌دادند! دریچه: مراسم متعددی در مسجد سید و مسجد انقلاب و مسجد سیدالعراقین برای مرحوم ارحام[صدر] برگزار شد و همه آنها هم با شدت ازدحام مردم روبه‌رو بود. شما هم در بیشتر مجالس شرکت کرده و خواندید، درست است؟

آقای شاهزیدی: یکی در مراسم تشییع خواندم، دو بار روز فاتحه و روز هفتم خواندم و یک روز هم در مسجد سیدالعراقین مراسمی که اهالی محل و دوستان و فامیل گرفتند، آنجا هم خواندم. دریچه: خیلی از خواننده‌ها را دیده‌ام که اگر جای مناسب نباشد، ساز مناسب نباشد، هیاهو باشد، نمی‌توانند بخوانند. واقعاً چه حسی به شما دست داد که در آن جمع شلوغ بدون ساز خواندید؟ آقای شاهزیدی: وقتی آدم برای حق می‌خواند، برای دوست می‌خواند، برای کسی که در خدمت جامعه و مردمش بوده، آنجا همه حساب‌ها به هم می‌ریزد. حساب، حساب دیگری است. یادمه در مسجد سید، چند جمله‌ای هم صحبت کردم، ولی اشعاری که خوانده شد، چهار- پنج بیت از آقای قدسی عزیزمان بود. دریچه: قشنگی آواز شما را که نمی‌شود در این مصاحبه انتقال داد، ولی اشعاری را که خواندید، برای ما بخوانید.

آقای شاهزیدی: چیزی که در مسجدسید در روز فاتحه خواندم:

کشتی مرا ای روزگار از بی وفایی	آتش زدی برج‌انم از داغ جدایی
یک دل مگر تا چند تاب درد دارد	کی ساعتی جان یافت از محنت رهایی
داغ پدر، مرگ عزیزان، هجر یاران	تا کی فلک جان کاهی محنت فزایی
از بعد هر داغی که گفتم آخرین است	آمد غمی دیگر که هان چونی، کجایی؟

این اشعار دریچه: از آقای قدسی بود؟

آقای شاهزیدی: بله از حضرت قدسی و یک رباعی روز هفته خواندم که آن هم به این مضمون است:

یک روز رسد غمی به اندازه کوه	یک روز رسد نشاط اندازه دشت
افسانه زندگی چنین است عزیز	در سایه کوه باید از دشت گذشت ^{۳۷}

- صدر، عبدالحسین (المحدثین) :

صدرالمحدثین به طور قطع یکی از نوادر زمان بود؛ چه از یک سو در نطق و بیان و خلاقیت سخن از شخصیت‌های استثنایی و از روشنفکران ممتاز بوده و بدین سبب مورد توجه و علاقه و ارادت اشخاصی مانند ملک الشعرای بهار، حسین مسرور، ابوالحسن صبا و حاج معین‌التجار بوده است. از سوی دیگر، دارای لحن و صوت و آواز بسیار گرم و دلنشین بوده تا آنجا که اهل فن موسیقی برای وی ارزش و مقام خاصی

قابل بوده‌اند.

آقای دکتر سپنتا در این باره می‌نویسد: «تاج اصفهانی که خود از استادان و سرآمدهای آواز و موسیقی بود، درباره صدر چنین گفته است: در مواقع مناسب روی منبر از مولوی و سایر شعرا، اشعاری در گوشه‌های مناسب دستگاه‌های آوازی سنتی با استادی و لحن مناسب می‌خواند و در مجالس خصوصی از تحریرهای آوازی بیشتر استفاده می‌کرد تا روی منبر. او گوشه خسرو و شیرین در مایه ابوعطا را با مهارت و دلنشینی خاصی ادا می‌کرد که شنونده صاحب ذوق مدهوش می‌شد. آن قطعه‌ای که استاد ابوالحسن صبا نت آن را نوشته و در ردیف خود آورده و به یاد او «صدری» نام نهاده، در ردیف آواز «نحوی» نام داشت.»

استاد صبا برای تاج نقل کرده بود که برای دیدن صدر به خانه دوست او که عقیقی نام داشته، رفته بوده است. شیخی شوریده‌حال را در حال قدم زدن در باغ دیده که این شعر حکیم صفای اصفهانی را با صدایی گرم و تحریری دلنشین خوانده است:

دل بردی از من به یغما، ای ترک غارتگر من دیدی چه آوردی ای دوست، از دست دل بر سر من
صبا می‌گفت: «صوت او در من اثر نهاد، به طوری که گریه کردم و او هم اشک ریخت. از آن هنگام
همدیگر را شناختیم و با او مصاحب شدم؛ به یاد او نت آن قطعه را نوشتم و «صدری» نام نهادم و در ردیف
یک خود قرار دادم.»^{۳۸}

باری، گیرایی صوت صدر به حدی بوده که بسیاری از مردم به خاطر آن چند بیتی که ایشان در اول،
وسط یا آخر سخن می‌خواندند، به مجلس او می‌رفته‌اند ... جاذبه صدر به حدی زیاد بوده که غالب مستمعان
از این جلسه با دوچرخه و کالسکه و وسایل دیگر و حتی پیاده به مجلس دیگر وی می‌شناخته‌اند.
... صدر المحدثین از سال‌های ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۵ جزء وعاظ طراز اول ایران بوده و بیشتر در اصفهان
می‌زیسته؛ در اواخر به تهران نیز رفته و در آنجا در مجالس به وعظ می‌پرداخته است.
... صدر در منبر بیشتر از اشعار صفای اصفهانی استفاده می‌کرده و غالباً اشعار را در دستگاه دشتی به
وضع خاصی می‌خوانده است.^{۳۹}

مرحوم حسین مسرور، متخلص به سخنیار، برای حقیر تعریف کردند در شمیران تهران روز عاشورا
با صدر و چند تن دیگر از خواص به منزلی مهمان بودیم. بعد از ظهر صدر به من گفتند: «خیلی دلم
می‌خواست چند بیت شعر به مناسبت امشب درباره امام حسین (ع) در اختیار داشته‌م.» مسرور گفت: «من
همان طور که نشسته بودم، قلم در دست گرفته، ابیات زیر را سرودم و در اختیار صدر گذاشتم. صدر آنها را
پسندید و در حافظه خود قرار داد. غروب به اتفاق آقای صدر و همه اهل آن مجلس به مجلسی که آقای
صدر منبر می‌رفتند، رفتیم. غوغایی از جمعیت بود. صدر پس از یک ساعت سخن درباره فلسفه قیام امام
حسین (ع) و شام عاشورا در کربلا و کشتگان به خاک افتاده که مهتاب بر آنها تابیده بود، اشعار زیر را با
لحن و صدای کم نظیر خود خواند و غلغله در مجلس افتاد، به طوری که ده‌ها تن از حال عادی بیرون
رفته و بیهوش شدند.

نکوتر بتاب امشب ای روی ماه	که روشن کنی روی این بزمگاه
بساشمع رخشنده تابناک	ز باد حوادث فرو برده خاک
حریفان به یکدیگر آمیخته	صراحی شکسته، قدح ریخته
به یک سوی ساقی برفته زدست	به سوی دگر مطرب افتاده مست
بتاب امشب ای مه که افلاکیان	ببینند جانبازی خاکیان
مگر نوح بیند کز این موج خون	چنان کشتی آورد باید برون
ببینند خلیل خداوندگار	زقربانی خود شود شرمسار
کند جامه موسی به تن چاک چاک	عصا بشکند بر سر آب و خاک
مسیحا اگر بیند این رستخیز	صلیب و صلب را کند ریز ریز
محمد سر از غرفه آرد برون	ببیند جگر گوشه را غرق خون ^{۴۰}

... عبدالحسین صدر، از نظر ردیف خوانی و اطلاعات موسیقی، بی‌همتا بود. من [محمد مهدی کمالیان] نوجوان بودم که ایشان را در منزل آقای نکو زاد دیدم. اقبال ملک الشعراى بهار هم بود و چند نفر دیگر، که صدر از در آمد و گفت: «امشب یازدهم محرم الحرام [است]، آقای ملک الشعرا! شعری بسرایید که سر منبر بخوانم.»

ملک الشعرا فى البدهاه ساخت:

بتاب ای مه شب بر افلاکیان	که بینند جانبازی خاکیان
مسیحا بیند گراین رستخیز	صلیب و صلب را کند ریز، ریز
محمد (ص) سر از غرفه آرد برون	ببیند جگر گوشه را غرق خون ...

باقی این غزل زیبا یادم نیست.

به هر حال، عبدالحسین صدر بلند شد که برود. من به اتفاق برادر بزرگ‌ترم آدمم بیرون. او منزل آقای اخوان می‌رفت که الآن بیمارستان کودکان در خیابان منبریه، سرالبرز است. رفتیم آنجا و صدر بر منبر رفت و پس از صحبت، این غزل زیبا را با لحن موسیقایی و فرم بین اهل منبر خواند. تمام که شد، مردم همراهش بلند شدند، بروند ببینند او کجا می‌رود که دوباره همان را بشنوند. او اگر زنده می‌ماند، یک تحولی در آواز پیدا می‌شد. خدا رحمتش کند.^{۴۱}

– طاهرپور، سید محمد:

.... یک روز در باغی در خارج از شهر بودیم. شعر اول، دوم را داشتیم می‌خواندیم که دیدیم یک خواننده‌ای هم از توی باغ دیگری بنا کرد به خواندن و کم‌کم این به صورت رقابت درآمد و من در یک

غزلی که از سعدی است، شعر آخر را خواندم که می‌گوید:

گنجشک بین که صحبت شاهینش آرزوست
بیچاره در هلاک تن خویشتن عجول
یک قدری ساکت شد و بعد از مدتی «همایون» تاج را خواند و من بعد از آن، این شعر را خواندم:
اگر کس چیز می‌بخشد زمال خویش [می‌بخشد
نه چون حافظ که می‌بخشد سمرقند و بخارا را
دو مرتبه سکوت کرد و ما تا آخر به تنهایی خواندیم و این نتیجه مناسب خوانی است. اگر دو شعر تناسب
نداشت، آن شخص ساکت نمی‌شد. آخر «همایون» تاج چه کار به تو دارد؟^{۴۲}

- طاهرزاده، سید حسین:

... مرحوم استاد نورعلی برومند در این باره [انتخاب شعر و مناسب خوانی] چنین نقل می‌کرد: «روزی به اتفاق طاهرزاده به منزل حاج آقا محمد ایرانی مجرد- که از اساتید به نام موسیقی بود- رفتیم. نوازنده‌ای در آنجا گرم نواختن بود. از آنجا که صاحب خانه به طاهر زاده گفته بود که با شوق بسیار، مشتاق دیدن ما- نورعلی خان برومند و طاهرزاده- است، طاهرزاده در وصف حال این شعر را خواند:

به سال‌ها شب وصلی گر اتفاق افتد
هنوز شب نشده، صبح می‌کند آواز
چو نوبت شب هجران رسد مؤذن صبح
به صبحگاه قیامت برآورد آواز
پس از فوت پدرم [پدر مرحوم نورعلی خان برومند] طاهرزاده که می‌دانست رفقا از هم پاشیده می‌شوند، در شب هفت او در محل قبر ظهیرالدوله پس از آنکه جمعیت پراکنده شدند و تنها چند نفر از رفقای صمیمی باقی ماندند، چنین خواند:

به وقت گل ستم باغبان نگر که برید
همان درخت که بر شاخش آشیانه ما بود^{۴۳}

... یک شب در خیابان نفت، در باغی مهمان بودیم. شب زیبایی بود و ماه در آسمان جلوه‌گری می‌کرد. مرحوم صبا با ویولن، یک قطعه دشتی نواخت؛ عده‌ای از استادان آن زمان هم حضور داشتند. یک دفعه بدون آنکه کسی از مرحوم طاهرزاده درخواست اجرای آواز کند، ایشان شروع به خواندن این بیت کرد:

باغبان حرامت باد زین چمن که من رفتم
گر به جای من سروی غیر دوست بنشانی
من [اکبر گلپایگانی] در حالی که به شدت منقلب شده بودم، به نورعلی خان برومند گفتم: «ایشان چه قدر زیبا این شعر و کلمات را ادا می‌کند!»

نورعلی خان دستش را به علامت سکوت، روی بینی خود گذاشت و گفت: «این صدا، صدای خداست. من صدای خدا را می‌شنوم...»^{۴۴}

... خانه حاج آقا [محمد ایرانی مجرد] مرکز موسیقی دانان بزرگ بود. آخر شب که همه مدعوین، پاره‌ای سرخوش و پاره‌ای مدهوش بودند، خود او در کنار در ورودی خندنگ نشست. سینه بی‌کینه و درون

صافی.

وقتی رکن‌الدین‌خان ویولن را بر می‌داشت، حاج آقا به یوسف‌خان فروتن می‌گفت: «آقا یوسف‌خان! شما هم همراهی فرمایید.» او هم سه تارش را بر می‌داشت و ضرب هم به نورعلی‌خان داده می‌شد. پیش‌درآمد رکن‌الدین‌خان، همیشه ساخت خودش بود، ظریف و دلنشین. بعد از آن صدای بم طاهرزاده همه را از خود بی‌خود می‌کرد:

ساقی به نورباده بر افروز جام ما مطرب بگو کار جهان شد به کام ما
مادر پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما
راستی در ایران کسی به خوبی طاهرزاده نخوانده است، خصوصاً به آن خوبی که در ثلث آخر عمرش می‌خواند، با آن صدای بم و دورگه. حیف که عامه مردم صدای او را نشنیده‌اند تا بدانند خواندن یعنی چه
... ۴۵۳

– سید عبدالرحیم اصفهانی: ۴۶

سرمستی، از نی‌زن‌های ماهر اصفهان در نیم قرن گذشته بود. سرمستی از هنگام تولد نابینا بود و دو نی داشت که آنها را «پلنگی» و «نهنگی» می‌نامید. آقای سالک اصفهانی از عبدالحسین برازنده – استادتار – نقل می‌کرد که «روزی در سبزه‌زاری با سید رحیم نشسته بودیم. سرمستی نی می‌زد و سید رحیم به مناسبت، این غزل حافظ را شروع به خواندن کرد:

مزرع سبزه‌فلک دیدم و داس مه‌نو یادم از کشته‌خویش آمد و هنگام درو
سرمستی گفت: کاش چشم داشتم که سبزه را که شما این همه از آن صحبت می‌کنید، می‌دیدم چه رنگ داشت و این گفته او، بسیار باعث تأثر ما شد.
سرمستی به طوری که حسین موسیقی نقل می‌کرد، بسیار شیرین نی می‌نواخت و هم‌عصر نایب اسدالله بود، ولی شهرت و استادی نایب طوری بود که سرمستی خارج از اصفهان زادگاه خود، شهرتی پیدا نکرد.^{۴۷}

وقتی رضاخان – نزدیکی‌های شاه‌شدنش – برای برقراری مبادلات سیاسی با صارم‌الدوله به اصفهان می‌آید، صارم‌الدوله، سید رحیم را دعوت می‌کند که در آن مجلس بخواند و سید رحیم این شعر را می‌خواند:
خسروا گوی فلک در خم‌چوگان تو باد ساحت کون و مکان عرصه میدان تو باد
زلف خاتون ظفر شیفته پرچم توست دیده‌فتح ابد عاشق جولان تو باد ...
رضاخان زرنگی می‌کند و می‌گوید: «سید! شنیده‌ام که تو مناسب‌خوانی؛ پس این شعر را برای من خواندی. حالا یک شعر هم برای خودت بخوان.» فوراً می‌خواند:

من همه شب تا سحر ستاره شمارم بلکه ز برج شرف ستاره برآرم
غافل از اینم که من از اول ایجاد در همه هفت آسمان ستاره ندارم

و رضاخان به صارم الدوله می‌گوید: «صدتومان به او بده» و البته سید رحیم می‌گوید: «آن مرد بی‌سر و پا، یک قران هم به من نداد!»^{۴۸}

روزی سید رحیم در چهارباغ اصفهان مشغول قدم زدن بوده است. بعد از مدتی احساس خستگی می‌کند و بر صندلی چوبینی می‌نشیند. پیرمرد از فرط خستگی، چانه‌اش را روی چوبدستی‌اش تکیه می‌دهد و نگاه خسته‌اش را به زمین می‌دوزد. در همین حال، ظریفی از آنجا عبور می‌کند و رایحه مطبوعی به مشامش می‌رسد. بی‌اختیار از جا برمی‌خیزد و این شعر را در درآمد بیات ترک و به مناسبت از شیخ اجل می‌خواند:

که بر گذشت که بوی عبیر می‌آید که می‌رود که چنین دلپذیر می‌آید

باز می‌نشیند، پیشانی خود را به چوبدستی تکیه می‌دهد و در افکار خود فرو می‌رود.^{۴۹}

آقا سید عبدالرحیم اصفهانی - معروف به مناسب خوان - در باغ نو و در دستگاه ظل السلطان، حاکم مستبد وقت می‌خواند:

هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل به دیگری پرداخت^{۵۰}

... گرامافون‌ها در ایران معمول و فراوان شده بود. اولین صدایی که به گوشم رسید، [سیدمحمدطاهرپور] با خود گفتم که بایستی این طور خواند. مثل صدای سید حسین طاهرزاده عموی خود [م] بود، ولی از بزرگ‌ترهای خود می‌شنیدم که بدان پایه و مایه رسیدن کاری است بس مشکل و در آن وقت صحبت از استادی به نام سید رحیم، در محافل و مجالس شنیده می‌شد. بنده پی فرصتی می‌گشتم که ایشان را ملاقات کنم. شخصی از نزدیکان گفت: «او گاه‌گاهی در خانه حاجی تارساز که محل آن در دروازه دولت، ابتدای خیابان چهارباغ است، می‌آید.» یکی از این روزها به اتفاق همان دوست و نزدیکانم به آن محفل رفته، حضرت ایشان تشریف داشتند. اگر بگویم که در آن موقع قلب من جریان طبیعی خود را از دست داده بود، باور کنید. آن شخص تقاضا کرد که فلان - یعنی بنده - پسر برادر استاد طاهرزاده می‌باشم و مایلم صدای استاد را بشنوم. سید رحیم پس از چند دقیقه، در ماحور این شعر را خواند:

دلا اسرار عشق دوست جز با دوست نتوان گفت نپندارم که هر کس این امانت را امین باشد

و با اینکه پیر و شکسته بود، برای اهل فن قابل استفاده بود، ولی کهولت و ناتوانی او را وادار به

گوشه‌گیری کرده بود و کمتر دیده می‌شد ...^{۵۱}

- عمومی، دکتر حسین:

او [دکتر حسین عمومی] همچون دیگر خوانندگان قدیم اصفهان، مناسب‌گو و مناسب‌خوان بود و بارها از او مناسب‌خوانی شنیده بودیم، اما خود ایشان تعریف می‌نمود: «تاج اصفهانی یکی - دو ماه پیش از فوتش

به تهران آمده بود. صبح زود در باغی مصفاً از من خواست که آوازی بخوانم، وقتی این بیت را خواندم:
صبح می‌خندد و من گریه‌کنان از غم دوست ای دم صبح چه داری خبر از مقدم دوست
تاج مناسب‌خوان، رو به من کرد و گفت: « شما هم مناسب‌خوان هستید، آقای دکتر عمومی! و پس از
قدری سکوت به آواز آمد:

غنچه دیدم که از نسیم صبا همچو من دست در گریبان داشت
که نه تنها منم ربوده عشق هر گلی بلبلی غزل‌خوان داشت»^{۵۲}

پس از این، دو-سه سؤال دیگر از استاد شجریان پرسیده شد که هنگام پاسخ به یکی از این سؤال‌ها در بیان شیوه‌های مختلف مکتب اصفهان و هنرمندان این عرصه، در باب تفاوت‌های شیوه آواز شادروانان تاج و ادیب مباحثه جالبی درگرفت و به تبع آن فرصتی مهیا شد تا استاد دکتر عمومی هم که در مجلس حاضر بود، وارد بحث شود و انصافاً نکات قابل توجهی را بیان کرد که ذکر آن مجال دیگری را می‌طلبد. استاد هنگام پاسخ به سؤالی دیگر به عنوان ذکر نمونه، در شور شروع به خواندن کرد:

با تو از مصلحت خویش نمی‌پردازم همچو پروانه که می‌سوزم و در پروازم
آن‌چنان زیبا و لطیف همچون همیشه که نفس از کسی بر نمی‌آمد و همچنین یک خطا کار خود را کرده
بود و جماعت حاضر را بدان جا که باید، برده بود. وقتی بیت به انتها رسید، خود استاد به دگرگونی حال جمع
پی برد و نکته‌سنجی دکتر عمومی که از میان حضار صدا زد: آقای شجریان!

نازم به حسن مطلع و حسن ختام تو
و چنین شد که تقاضای خواندن آوازی مختصر به میان آمد و استاد هم اجابت کرد و در همان مقام یعنی
شور، شروع به خواندن کرد:

غلام نرگس مست تو تاجدارانند
چهار- پنج خطی را در همان مایه اصلی شور خواند و هنوز کاملاً فرود نیامده بود که صدای دکتر عمومی
بلند شد که به گمانم در سلمک چنین می‌خواند:

به نیم غمزه توانی که قتل عام کنی نعوذ بالله اگر غمزه را تمام کنی
و به راستی که برای حضاران «شاهد از غیب آورد» و حق مناسب‌خوانی را با همین یک بیت تمام و کمال
ادا کرد و من می‌دیدم که اهل مجلس سرشار از شمع و شور و شوق می‌رفتند، تو گویی که نه بر زمین،
بر ابرها قدم می‌نهند.^{۵۳}

- قاضی عسگر، سیدعلی محمد:

قاضی عسگر، پیرمردی نحیف بود. یک روز ما [مرحوم دکتر حسین عمومی] جایی دعوت داشتیم. ناهار
منزل یکی از بزرگان اصفهان بودیم، نزدیکی از دوستان پدرم. مرحوم قاضی عسگر هم دعوت داشت.

یک‌جوان آنجا وبلن می‌زد. گفتیم: «قاضی‌عسگر را برو ببین- آن جوان عازم تهران بود- وقتی به اصفهان برگردی، شاید دیگر قاضی‌عسگری نباشد که تو او را ببینی. تو نمی‌فهمی که چه کسی را داری از دست می‌دهی.» گفت: «پس من می‌آیم یک سلامی می‌کنم و می‌روم و برمی‌گردم.» آمد به خانه من. از دهنه در گفتیم: «جناب آقای قاضی‌عسگر! این آقا راستی عازم تهران‌اند، من می‌خواستم استدعا کنم که شعری بخوانید که صدای شما را بشنوند.»

خدا شاهد است فوراً، بلافاصله دو بیت شعر خواند. گویا از پژمان بختیاری باشد:

رفتگی و راه عیش و عشرت بریده ماند / از دل پرید مرغ و نشانش ندیده ماند
چون خم شدم که پای تو بوسم پی وداع / آن روز قامت من مسکین خمیده ماند
این از مناسب‌خوانی! آن‌ا به فاصله یک دقیقه شعر را انتخاب کرد (آواز دکترعمومی و تشویق حضار)^{۵۴}

- کسایی، استادحسن:

علی کریم زاده: یکی از خصایص بارز در مکتب اصفهان، مناسب‌خوانی است. اگر ممکن است فی‌الحال شعری را با همان صدای گرم و دلپذیر به مناسبت حال و هوای خودتان بخوانید.
استاد کسایی:

با آنکه صرف شد همه عمرم در انتظار / آگه نی‌ام هنوز که چشمم به راه کیست^{۵۵}

... روزی که من شروع کردم روی نی کار کنم، روز تاریکی برای نی بود، ولی امروز پنج هزار نفر نی‌زن داریم. در حال حاضر هم کسالت اعصاب دارم و در منزل استراحت می‌کنم... من نیامده‌ام از تمام گوشه‌های موسیقی استفاده کنم. گوشه‌هایی که دیدم ارزش اجرایی دارند، از آنها استفاده کرده‌ام. گوشه‌هایی که فقط اسم دارند و محتوای آنها چیزی نیست، آنها را رها کرده‌ام و نخواسته‌ام به دنبال آنها باشم... البته اینها یک دهم آن موسیقی است که نورعلی خوان برومند و دیگران در حفظ دارند، ولی از جهت کیفیت که می‌خواهی با آنها مقایسه کنی از هر ده تکه که می‌دانند یک تکه‌اش قابل آن است که انسان خوشش بیاید، ولی همه آنها زیاد است و فقط به درد موزه می‌خورد. اینها را باید بگذارند در یک موزه هنری و استفاده کنند، ولی برای اجرا و استفاده و حفظ و اشاعه اگر بخواهند تمام گوشه‌ها را اجرا کنند برای شنونده لذتی ندارد. آنگاه استادکسایی با نی نوایی نواخت و این شعر را به همراه آن خواند:

عن‌قرب است که از ما اثری باقی نیست / شیشه بشکسته و می‌ریخته و ساقی نیست^{۵۶}

امید محمد پور: می‌خواهم خواهش کنم که به خوانندگان این گفت‌وگو، اگر مایل هستید، شعری به مناسبت بهار و نوروز، عیدی بدهید:
استادکسایی: چند بیت از غزلی است که در اختیار آقای جهاندار گذاشتم تا به سبک اصفهان در آواز

مناسب خوانی در مکتب آوازی اصفهان / بهزاد قدسی

ابوعطا بخواند، البته شاعر آن را نمی دانم کیست.
بهار می گذرد خیز و دست دلبرگیر
کنون که دست صباچنگ زد به دامن سرو
به یک- دو جام اگر در نیامد از پا عقل
بیوس از سر آن سرو سیم تن تا پای
به پای لاله و گل زندگانی از سر گیر
تو نیز دامن آن سرو نازپرور گیر
ز دست یار پرچهره، جام دیگر گیر
به پای او چو رسی، کار بوسه از سرگیر^{۵۷}

- کسایی ، رضا:

.... او [رضا کسایی] نیز چون پدر با پیشه تجارت روزگار می گذرانید و اوقات فراغت را با موسیقی دانان طراز اول مملکت سپری می نمود، اما در زندگی مادی هیچ گاه توفیق پیوسته ای نداشت و کارش به پریشانی و پریشان حالی می کشید، به طوری که در سال های پر نشیب و فراز زندگی اش ، این بیت را سروده است:

بس که گردیده عیان بی سرو سامانی ما باد برآب کشد نقش پریشانی ما
گاهی در خلوت با نای «حسن» و گاهی با تار «جلیل» می خواند. با صدایی خسته، آوازی خوش و در خواندن آواز بیشتر از سبک و سیاق سید قاضی عسگر و محمد طاهرپور تبعیت می نمود و همیشه به این دو بزرگوار عشق می ورزید.

.... [او] برای شخصیت هنری و اجتماعی آقا محمد طاهرپور، احترامی زائدالوصف قائل بود و هر وقت که فرصتی دست می داد، از محضرش و از صدای منحصر به فردش، حظی فراوان می برد. به خاطر دارم که شبی در جمعی دوستانه و به اصرار دوستان، این شعر را با فروتنی و به مناسبت در حضور استاد خواند:

آنجا که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد^{۵۸}

درست هفده سال پیش ، عصر یک روز تابستانی در مکانی بیلاقی (در حومه سمیرم اصفهان) در فضای سبز و خرم کوهستانی و در میان جمعی از دوستان پدر [استاد حسن کسایی]، افشاری را با نی درآمد نمود، صدای نفیر نی در آن فضای مطبوع، طنین انداز شد. ناگهان در میان صدای پرهیمه نی، آقا رضا [آقا رضا کسایی] به مناسبت خواند:

شد فصل بهار و وا نشد دل این غنچه دگر شکفتنی نیست
انگار همین دیروز بود! یادش به خیر و دریغ از گذشته و گذشتگان.^{۵۹}

- محمودی خوانساری ، محمود:

.... به یاد دارم [حمید تجربی] یک روز در صحبتی که با او [محمود محمودی خوانساری] داشتم، به مناسبتی از مرگ پدرش یاد کرد و به عنوان زبان حال خویش، این شعر سعدی را زمزمه کرد:

مرا باشد از درد طفلان خیر که در خردی از سر برفتم پدر^{۶۰}

بگریید، بگریید که جان دل ما رفت بنالید، بنالید که آن خنده‌گشا رفت

در آن غم بنشینید که غمخوار سفر کرد در این درد بمانید که امید دوا رفت

دگر شمع میارید که این جمع پراکند دگر عود مسوزید کزین بزم، صفا رفت

لب جام میوسید که آن ساقی ما خفت رگ چنگ ببرید که آن نغمه‌گشا رفت

این غزل اندوه‌بار را نخستین بار شادروان محمودی خوانساری، همراه با ساز دهنواز اسدالله ملک در مراسمی که به مناسبت درگذشت شاعر بزرگ هم روزگار ما، رهی معیری در خانه کوچک من [حسن شهباز] برپا شده بود و یاران یک‌رنگی چون محمودی و بنان نیز حضور داشتند، خواند. غزل زیبایی است که مصداق حال خود او را دارد.

آن شب، محمودی اندوهگین بود که چرا رهی معیری در سنین جوانی، در عین تندرستی و شادابی زندگی را بدرود گفته است، در حالی که نمی‌دانست خود او خیلی جوان‌تر از رهی، رخت به سرای باقی خواهد کشید.^{۶۱}

اصفهان - شهریور ۱۳۸۹

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها:

۱. برای آگاهی بیشتر درباره پیشینه این مکتب، ر.ک: پژوهشی در مکاتب آوازی ایران، (مقاله): منوچهر جهانبلگو، مندرج در یادنامه استاد محمود کریمی، بی‌جا، به سرمایه خانواده آن مرحوم، بی‌تا، ص ۱۳۱.
۲. مکتب آواز در اصفهان، (مقاله): محمدرضا لطفی، مندرج در یادنامه تاج، اصفهان: مؤسسه انتشاراتی مشعل، ۱۳۷۹، ص ۴۳. و نیز تحلیلی بر مکتب ساز و آواز اصفهان (۲) مکتب آوازی، (مقاله): محمد جواد کسایی، مندرج در ماهنامه هنر موسیقی، سال هفتم، شماره ۵۷، آبان و آذر ۱۳۸۳.
۳. گفت و گو با مهندس محمود علی برومند: مندرج در نور کتاب علی برومند، زنده کننده موسیقی اصیل ایران، تهران: انتشارات دوست، ۱۳۸۰، ص ۵۵.
۴. مناسب‌خوانی، (مقاله): محسن معینی، مندرج در دو ماهنامه بشارت، سال اول شماره ۴، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۷.
۵. نگارنده مناسب‌خوانی در میان خوانندگان سایر مکاتب آوازی ایران را نیز گردآوری نموده و امیدوار است بتواند آن را در فرصتی مناسب به طبع برساند.
۶. ادیب خوانساری، آوای جاویدان در موسیقی ایران: به کوشش شیرین ادیب، تهران: ۱۳۸۵، آوای هنر و اندیشه، صص ۴۵ و ۴۴.
۷. همانجا، ص ۸۰.
۸. همانجا، صص ۲۳۶ و ۲۳۵.
۹. همانجا، ص ۱۱۲.
۱۰. که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست، یادى از استاد ادیب خوانساری، (مقاله): نوشته محمد جواد کسایی، مندرج در ماهنامه هنر موسیقی، سال ششم، شماره ۵۰، دی و بهمن ۱۳۸۲.
۱۱. آقای شاپور بهروزی نیز در کتاب چهره‌های موسیقی ایران، تهران: ۱۳۶۷، انتشارات کتابسرا، جلد اول، صفحه ۴۵۹، دو بیت یاد شده را در ادامه مطلب نقل می‌کنند.
۱۲. گزارشی از سمینار پژوهشی - آموزشی مکتب آوازی اصفهان: نوشته شهاب شاپورزاده، مندرج در ماهنامه هنر موسیقی، سال ششم، شماره ۴۳، اردیبهشت ۱۳۸۲.
۱۳. شعر از استاد همایی است.
۱۴. در سوگ تاج اصفهانی، بزرگمرد آواز ایران، (مقاله): نوشته محمدرضا شجریان، مندرج یادنامه تاج، به اهتمام منوچهر قدسی، اصفهان: ۱۳۷۹، مؤسسه، انتشاراتی مشعل، ص ۳۷.
۱۵. خلوت گزیده، (مقاله): نوشته منوچهر غیوری، مندرج در کتاب از موسیقی تا سکوت، استاد حسن کسایی و نیم قرن آفرینشهای هنری، به کوشش محمدجواد کسایی، با مقدمه بیژن ترقی، تهران: ۱۳۸۱، نشر نی، ص ۱۲۵.
۱۶. به نقل از نوار سخنرانی زنده یاد منوچهر قدسی در مراسم سالگرد تاج اصفهانی در تکیه سیدالعراقین تخت فولاد اصفهان.
۱۷. دولت دیدار: مجموعه اشعار و نوشته‌های استاد منوچهر قدسی، با مقدمه دکتر مهدی نوریان، به

- کوشش بهزاد قدسی، اصفهان: آتریات کتاب، ۱۳۷۷، صص ۱۲۲ و ۱۲۱.
۱۸. ورنه بسیار بجویی و نیایی بازم، (مقاله): نوشته محمدجواد کسایی، مندرج در ماهنامه هنر موسیقی، سال ششم، شماره ۴۶، مرداد ۱۳۸۲.
۱۹. سخنان استاد حسن کسایی: مندرج در یادنامه تاج، به اهتمام منوچهر قدسی، اصفهان: موسسه انتشاراتی مشعل، ۱۳۷۹، ص ۸۸.
۲۰. قصه شمع: اسماعیل نواب صفا، تهران: ۱۳۷۷، نشر البرز، صص ۵۷۱-۵۹۶.
۲۱. تحلیلی بر مکتب ساز و آواز اصفهان(۲)، مکتب آوازی، (مقاله): نوشته محمدجواد کسایی، مندرج در ماهنامه هنر موسیقی، سال هفتم، شماره ۵۷، آبان و آذر ۱۳۸۳.
۲۲. همانجا.
۲۳. گزارشی از سمینار پژوهشی-آموزشی مکتب آوازی اصفهان: نوشته شهاب شاپورزاده، مندرج در ماهنامه هنر موسیقی، سال ششم، شماره ۴۳، اردیبهشت ۱۳۸۲. این مطلب را حضرت استاد کسایی در سخنرانی ای که به مناسبت سالگرد مرحوم تاج در حوزه هنری اصفهان ایراد فرموده اند نیز نقل کرده‌اند.
۲۴. هزار دقیقه با هزاردستان، گفت و گو با استاد حسن کسایی: مصاحبه از مجید زهتاب، مندرج در فصلنامه دریچه، سال پنجم، شماره هفدهم، پاییز ۱۳۸۷.
۲۵. قصه شمع: اسماعیل نواب صفا، تهران: ۱۳۷۷، نشر البرز، ص ۵۷۴.
۲۶. ورنه بسیار بجوی و نیایی بازم، (مقاله): نوشته محمدجواد کسایی، مندرج در ماهنامه هنر موسیقی، سال ششم، شماره ۴۶، مرداد ۱۳۸۲.
۲۷. بهار و بهاریه، (مقاله): نوشته دکتر ساسان سپینتا، مندرج در ماهنامه هنر موسیقی، سال پنجم، شماره ۴۲، ویژه نرووز ۱۳۸۲.
۲۸. مناسب خوانی (۲)، مقاله: منوچهر همایون پور، مندرج در ماهنامه هنر موسیقی، شماره سوم، مردادماه ۱۳۷۷. زنده یاد استاد دکتر حسین عمومی این مطلب را در مصاحبه ای نقل فرموده اند. برای اطلاع بیشتر از آن ر.ک: گفت و گویی با دکتر حسین عمومی (۲): مندرج در ماهنامه هنر موسیقی، سال سوم، شماره ۲۷، اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۰.
۲۹. گفت و گویی با دکتر حسین عمومی (۲): مندرج در ماهنامه هنر و موسیقی، سال سوم، شماره ۲۷، اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۰.
۳۰. به نقل از سخنرانی استاد حسن کسایی در حوزه هنری اصفهان در مراسم سالگرد مرحوم تاج. با تشکر از آقای مجتبی نیاز که نوار این سخنرانی را در اختیار نگارنده قرار دادند.
۳۱. برگی از باغ: نوشته ناصر مجرد، تهران: ۱۳۸۰، انتشارات مجرد، صص ۴۳۸ و ۴۳۷.
۳۲. این مطلب را حضرت استاد کسایی در سخنرانی خود در سمینار آموزشی- پژوهشی مکتب آوازی اصفهان نیز نقل کرده اند. ر.ک: ماهنامه هنر موسیقی، سال ششم، شماره ۴۳، اردیبهشت ۱۳۸۲، ص ۳۵.
۳۳. هزار دقیقه با هزاردستان، گفت و گو با استاد حسن کسایی: مصاحبه از مجید زهتاب مندرج در فصلنامه دریچه، سال پنجم، شماره هفدهم، پاییز ۱۳۸۷. این مطلب را حضرت استاد کسایی در سخنرانی

- خود در سمینار آموزشی- پژوهشی مکتب آوازی اصفهان نیز نقل کرده‌اند. ر.ک: ماهنامه هنر موسیقی ، سال ششم ، شماره ۴۳، اردیبهشت سال ۱۳۸۲.
۳۴. تاریخ اصفهان ، مجلد هنر و هنرمندان: تألیف استاد جلال‌الدین همایی، به کوشش ماهدخت‌بانو همایی، تهران: ۱۳۷۵، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۲۵۲.
۳۵. از خاطرات نگارنده از گفت و گو با هنرمند گرانقدر جناب آقای تقی سعیدی در تاریخ ۱۳۸۹/۳/۲. ۳۶. همانجا.
۳۷. با تو غنیمت بود یک ، دو ، سه گامی دیگر، گفت و گو با علی‌اصغر شاهزیدی، خواننده و کارشناس مکتب اصفهان: مصاحبه از مجید زهتاب، مندرج در فصلنامه دریچه ، ویژه بزرگداشت استادرضا ارحام صدر، سال پنجم، شماره هیجدهم ، زمستان ۱۳۸۷.
۳۸. خاندان صدر ، (مقاله): دکتر ساسان سپینتا، مندرج در ماهنامه آینده، سال چهاردهم، شماره ۸-۶ ، آبان ۱۳۶۷.
۳۹. برای آگاهی از نمونه ای از خطابه های مرحوم صدرالمحدثین ر.ک: روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، دوره اول از ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۶ قمری، به اهتمام دکتر محمدعلی چلونگر ، اصفهان: زمستان ۱۳۸۵، انتشارات سازمان فرهنگی- تفریحی شهرداری اصفهان ، چاپ اول، شماره ۲۲، ص ۱۴۵.
۴۰. گردش ایام: دکتر خلیل رفاهی، اصفهان: ۱۳۸۲، انتشارات مانی، صص ۲۵۱ و ۲۵۰، ۲۴۲ و ۲۴۱.
۴۱. گفته ها و ناگفته ها، خاطرات محمدمهدی کمالیان: گفت و گو ، تنظیم و گردآوری بهروز مبصری، تهران: ۱۳۸۱، نشر نی، صص ۷۳، ۷۴.
۴۲. لفظ از من و معنی از دگران ، آخرین مصاحبه رادیویی با استاد سید محمد طاهرپور : نوشته ، مهرشاد متین فرد، مندرج در ماهنامه هنر موسیقی ، سال هفتم، شماره ۶۰، ویژه نوزاد ۱۳۸۴.
۴۳. اصل شعر چنین است: «همان درخت که بر شاخش آشیانه ماست» که طاهرزاده آن را عمداً چنین خوانده است. ر.ک: مکتب آواز اصفهان، (مقاله): محمدرضا لطفی، مندرج در یادنامه تاج، به اهتمام منوچهر قدسی، اصفهان: مؤسسه انتشاراتی مشعل، ۱۳۷۹، ص ۴۷.
۴۴. به نقل از سایت آوای گلپا ، تاریخ آخرین بازدید: ۱۳۸۹/۳/۳۱.
۴۵. یادی از حاج آقا محمد، (مقاله): نوشته دکتر رضا نیازمند، مندرج در فصلنامه موسیقی ماهور، سال اول، شماره ۳ ، بهار ۱۳۷۸.
۴۶. مرحوم استاد علامه جلال همایی درباره سید رحیم و همنوازی نایب اسداله با وی چنین می نویسند: «نگارنده [استاد همایی] خود معنی استغراق و فنای وجود را وقتی فهمیدم که در محفلی از دوستان مرحوم نایب اسداله به لحن مثنوی:
- بشنو از نی چون حکایت می کند الخ
نی می زد و مرحوم سید رحیم آواز خواند. از عهد وصف آن عاجزم.
شرح این دم همدمان دانند و بس
- ر.ک: تاریخ اصفهان، مجلد هنر و هنرمندان : استاد جلال‌الدین همایی، به کوشش ماهدخت‌بانو همایی،

- تهران: ۱۳۷۵، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۲۵۲.
۴۷. تاریخ موسیقی ایران: حسن مشحون، تهران: ۱۳۸۰، نشر فرهنگ نو، ص ۶۱۹.
۴۸. هزار دقیقه با هزاردستان، گفت و گو با استاد حسن کسایی: مصاحبه از مجید زهتاب، مندرج در فصلنامه دریچه، سال پنجم، شماره هفدهم، پاییز ۱۳۸۷.
۴۹. تنور سینه سوزان ما به یاد آرید، (مقاله): محمدجواد کسایی، مندرج در ماهنامه هنر موسیقی، سال هفتم، شماره ۵۳، خرداد و تیر ۱۳۸۳.
۵۰. تحلیلی بر مکتب ساز و آواز اصفهان (۲)، تحلیلی بر مکتب آوازی، (مقاله): نوشته محمدجواد کسایی، مندرج در ماهنامه هنر موسیقی، سال هفتم، شماره ۵۷، آبان و آذر ۱۳۸۳. البته دوست ارجمندم آقای کسایی این مطلب را در ذیل عنوان «مخالف خوانی» ثبت فرموده اند ولی شاید از نگاهی نیز بتوان آن را در زمره مناسب‌خوانی قرار داد.
۵۱. از خود نگاشته مرحوم استاد محمد طاهرپور، برگرفته از یادنامه استاد سید محمد طاهرپور، به نقل از ماهنامه مقام موسیقایی، سال هشتم، دوره تازه، شماره ۳۰، بهمن ۱۳۸۴. این مطلب را جناب آقای جواد کسایی نیز در مقاله‌ای با عنوان بر بلندای آواز ایران، استاد محمد طاهرپور نقل کرده‌اند. برای اطلاع ر.ک : ماهنامه هنر موسیقی، سال پنجم، شماره ۴۱، دی ۱۳۸۲.
۵۲. که نتوان دید خالی جای یاران، بدرود با آخرین بازمانده مکتب آوازی اصفهان، (مقاله): نوشته محمدجواد کسایی، مندرج در ماهنامه هنر موسیقی، سال هشتم، شماره ۶۳، مرداد ۱۳۸۴.
۵۳. خسرو خوبان: پژوهش و تدوین مهران حبیبی نژاد، ساری: ۱۳۸۸، نشر شلفین، ص ۱۶۲.
۵۴. حکایت از روزگار رفته، گفت و گو با زنده‌یاد حسین عمومی: مندرج در ماهنامه مقام موسیقایی، سال هشتم، دوره تازه، شماره ۲۵، شهریور ۱۳۸۴.
۵۵. سخن آشنا، (مصاحبه): گفت و گوی علی کریم زاده با استاد حسن کسایی، مندرج در کتاب از موسیقی تا سکوت، استاد کسایی و نیم قرن آفرینش‌های هنری، به کوشش محمدجواد کسایی، با مقدمه بیژن ترقی، تهران: ۱۳۸۱، نشر نی، ص ۹۲.
۵۶. چهره های موسیقی ایران: شاپور بهروزی، تهران: ۱۳۶۷، کتابسرا، جلد اول، صص ۲۷۴ و ۲۷۳.
۵۷. بهار موسیقی، گفت و گو با استاد حسن کسایی: امید محمدپور، مندرج در ماهنامه هنر موسیقی، سال دهم، شماره ۸۹، ویژه نوزاد ۱۳۸۷.
۵۸. یاد از دو قلندر، (مقاله): نوشته محمدجواد کسایی، مندرج در ماهنامه هنر موسیقی، سال ششم، شماره ۴۵، تیر ۱۳۸۲.
۵۹. همانجا.
۶۰. مرغ شباهنگ: حمید تجریشی، تهران: ۱۳۷۷، انتشارات فکر روز، ص ۲۷.
۶۱. همانجا، ص ۲۱۰.